

نمایش نامه

إما و جین آستین

مارتین میلار و دون مکیچان

ترجمه نیما حضرتی

اقتباسی از رمان إما اثر جین آستین



نشرنی

جهانِ نمایش

یادداشت مترجم	۷
دربارهٔ نمایش	۱۱
شخصیت‌ها	۱۵
صحنهٔ ۱ تا صحنهٔ ۳۱	۱۷ تا ۱۳۴
نام‌نامه	۱۳۵

جین آستین در وسط صحنه خوابیده است. هر چهار خواهرزاده وارد می شوند و شروع می کنند به رپ رقصیدن با آهنگ «اگر او نامزد توست» اثر میشل^۱.

خواهرزاده ها می گی اون نامزد توست،

می گی من پُرو شدم،

خنده داره... می گفت من هر وقت خواستم می تونم بهش زنگ بزنم.

می تونی بگی من اشتباه می کنم، می تونی بگی کارم درست نیست،

ولی اگه اون نامزد توست، دیشب که نبود.

آره من از اون زن هام،

هر کاری می کنم تا اونی رو که می خوام داشته باشم.

1. Me'Shell Ndegeocello, "If That's Your Boyfriend" (1993).

شاید حسابی بازی دریارم.
 هرچی می‌خوای به من بگوولی خودت می‌دونی چی کار کنی.
 فقط حسودی ت می‌شه، چون اون پیشت نبود.
 نمی‌خوام آزارت بدم. فقط اونو دیدم و دلم خواست
 تقصیر من نیست که اون هم منو می‌خواد.
 دلم اونو خواست و خیلی بهم خوش گذشت.
 اگه اون نامزد توست، دیشب نبود.
 نامزدت، آره نامزد تو مال من بود.
 اگه اون نامزد توست، اگه اون نامزد توست،
 اگه اون نامزد توست، دیشب که نبود!

وقتی می‌فهمند جین آستین در آن اتاق است، موسیقی یک دفعه متوقف
 می‌شود. یکی از آن‌ها شجاعت به خرج می‌دهد و کتابی را که جین آستین
 روی آن کار می‌کرده از دستش بیرون می‌کشد و شروع می‌کند به خواندن.
خواهرزاده اول (با صدای آهسته). اما او و دهاس دختر جذاب و باهوش و ثروتمندی
 بود، خانه‌ی راحتی داشت، شاد بود، و خلاصه از نعمات و مواهب
 زندگی اصلاً بی‌نصیب نبود. بیست و یک سال در این دنیا
 زندگی کرده بود بدون آن‌که طعم اضطراب و ناراحتی را زیاد
 چشیده باشد.

خواهرزاده دوم او پدرش را خیلی خیلی دوست داشت، ولی پدرش که
 هم صحبتش نبود. نمی‌توانست طرف صحبتش بشود، چه
 موقعی که پای صحبت جدی به میان می‌آمد و چه موقعی که
 بگو و بخند درمی‌گرفت. چون او سراسر عمرش در مورد وضع
 مزاجی اش وس... وس...

خواهرزادهٔ اول وسواس.

خواهرزادهٔ دوم ... وسواس داشت. نه ذهنش را زیاد به کار می‌گرفت و نه بدنش را، و به خاطر همین هم سکنتات و وجناتش او را پیرتر از سن و سال واقعی‌اش نشان می‌داد. البته همه او را به سبب صمیمت قلبی و اخلاق مطبوعش دوست داشتند، ولی ذوق و استعدادش مناسب هر موقعیتی نبود.

هر چهار نفر به تصور این که رمان خسته‌کننده‌ای در پیش دارند غمگین به نظر می‌آیند.

خواهرزادهٔ سوم آن‌ها در هایبیری زندگی می‌کردند، (بقیهٔ خواهرزاده‌ها از خوشحالی جیغ می‌کشند.) روستای بزرگ و پرجمعیتی که داشت برای خودش شهری می‌شد و هارتفیلد هم با چمنزار و بوته‌زار و اسم و رسمش جزو آن بود. در آن جا وودهاها از همه مهم‌تر بودند. همه به آن‌ها احترام می‌گذاشتند.

خواهرزادهٔ چهارم قهرمان خوش‌تیپی هم در این داستان هست؟

خواهرزادهٔ اول (صفحه‌های کتاب را ورق می‌زند.) بله ... آقای نایتلی.

خواهرزاده‌ها بر سر این که چه کسی باید نقش آقای نایتلی را بازی کند با هم جنگ و دعوا راه می‌اندازند.

خواهرزاده‌ها من نایتلی می‌شوم ... نه ... نه، من ... نه، من ... من ... من ...

خواهرزادهٔ اول (با دودلی شروع می‌کند و بعد اعتماد به نفسش بیشتر می‌شود.) آه،

جناب وودهاها! از دیدن تان خوشحال شدم! شب مهتاب

قشنگی است، مگر نه؟ از دیدارتان خوشحال شدم! چه شب

مهتاب قشنگی است، مگر نه؟ می‌گویم تا حالا شب مهتاب به

این زیبایی دیده بودید؟ باید بگویم که شب مهتاب ...